

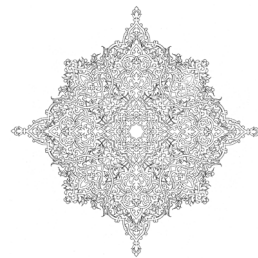
گفت‌وگو با دکتر سید حسین نصر

با توجه به آنکه مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب تا کنون بیش از ۳۵۰ متن کهن را تصحیح و منتشر کرده است، ضرورت و اهمیت احیاء و بازشناسی نسخ خطی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شناخت و چاپ میراث مکتوب ما از نهایت اهمیت برخوردار است. در تمدن اسلامی طبق ارزیابی مؤسسه الفرقان که به مخطوطات اسلامی اختصاص دارد قریب دو میلیون نسخه خطی اسلامی موجود است. باید، اول از همه، نسخ خطی را فهرست کرد و کارهای مفیدی را که در این زمینه در ایران و ترکیه و مصر و تونس و چند مملکت دیگر اسلامی انجام یافته است، تکمیل کرد و به جاهای دیگر تعمیم داد. سپس باید متخصصین هر رشته‌ای که این کتب را شناخته، ویراسته کنند و به طبع رسانند. قدم‌های خوبی در این راه برداشته شده است ولی راهی طولانی در پیش است. فکرش را بکنید که بیش از نصف آثار بزرگ‌ترین دانشمند تمدن اسلامی، ابن سینا، هنوز چاپ نشده است و بسیاری از آنچه چاپ شده مغلوط است. کافی است نگاهی افکنید به شفای چاپ قاهره تا این حقیقت تلخ آشکار شود.

دکتر سید حسین نصر از اعضای شورای علمی دوفصلنامه میراث علمی اسلام و ایران هستند، که تا کنون ۱۰ شماره از آن از سوی مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب منتشر شده است. آثار ایشان با رویکرد به فرهنگ و تمدن اسلامی و پژوهش‌هایی که مبتنی بر متون کهن تاریخ علم انجام داده‌اند، موجب شد با طرح سؤالاتی، این شماره مجله گزارش میراث را به آراء ایشان مزین نماییم. گفت‌وگوی زیر را خانم دکتر رعنا شیعه، متخصص و محقق در زمینه موسیقی و دستیار استاد، به نیابت از این مؤسسه انجام داده‌اند. در همین جا از جناب آقای دکتر سید حسین نصر و سرکار خانم دکتر رعنا شیعه بابت این گفت‌وگو سپاس می‌گزاریم و برای ایشان آرزوی موفقیت و بهروزی می‌کنیم.

گزارش میراث



اولاً سؤال سرکار نظری را در بردارد که کاملاً درست نیست. در بین سنت‌گرایان کتاب‌های گنون و شووان در فرانسه و سایر مناطق فرانسه‌زبان اروپا اشاعه بیشتری دارد تا در آمریکا، و نیز کتب مارتین لینگز در بریتانیا گسترش بیشتری دارد تا در این دیار. در آمریکا آثار بنده بیشتر شناخته شده است؛ مخصوصاً در محافل دانشگاهی، و بسیاری از این آثار در زمره کتاب‌های درسی است. این امر مربوط به عوامل گوناگون است: سه کتاب اول بنده به انگلیسی توسط دانشگاه هاروارد چاپ شد و سریع در محافل دانشگاهی آمریکا پذیرفته شد. حتی در بریتانیا ده‌ها سال است که کتب حقیر در دانشگاه‌های معتبر آن دیار از آکسفورد و کمبریج و لندن گرفته تا ادینبورگ تدریس می‌شود. دست سرنوشت چنین حکم کرد که توسط آثار این بنده، کتب سنتی جایی برای خود در محافل دانشگاهی غرب باز کند. همین امر نیز درباره ممالک اسلامی صادق است؛ نه فقط ایران، بلکه از اندونزی و مالزی گرفته تا ممالک عربی.

ثانیاً وضع کشورهای عربی پیچیده‌تر از آن است که در سؤال سرکار آمده است. در سال ۱۹۳۱ گنون به مصر مهاجرت کرد و بیست سال پایان عمر خود را در قاهره گذرانید و با محافل فکری آنجا در تماس بود. حتی عبدالحلیم محمود که مدتی شیخ الازهر بود، کتابی درباره گنون به عربی نگاشت ولی توجه به مکتب سنت‌گرایی دنبال نشد. در ممالک عربی، مخصوصاً بلاد شرقی آن، در دهه‌های اخیر توجه به مکتب سنت‌گرایی خیلی کمتر از ایران و ترکیه و پاکستان و اندونزی است. البته نمی‌توان گفت که اصلاً وجود ندارد. شش-هفت کتاب بنده از دهه ۱۹۶۰ به بعد به عربی ترجمه شد که به جز یکی از آنها، بقیه نادر است و در بازار یافت نمی‌شود، و نیز تعداد کمی از آثار گنون و شووان و لینگز به عربی برگردانیده و چاپ شد. علت اصلی این پدیدار یکی یک نوعی «فلجی فکری» است که در بسیاری از محافل علمی در دنیای عرب به وجود آمده است و با گسترش وهابیت و «تفکر» سلفی تقویت یافته است؛ علت دیگر زیبایی زبان فصیح عربی است که باعث می‌شود در محافل علمی سخنرانی‌های زیبا انجام پذیرد، ولی تفکر درباره آن و تجزیه و تحلیل عقلانی بعدی انجام نیابد. با وجود این عوامل، اخیراً، دو ناشر عرب یکی

تصحیح و نشر متون مهم تمدن اسلامی و احیای اندیشه و دانشی که در آنها بیان شده، امری حیاتی برای استمرار سنت فکری و ادبی و علمی و هنری و اجتماعی ماست.

برخی مانند استاد عبدالحسین حائری معتقدند که با توجه به نسخ خطی دوره اسلامی و به‌ویژه متون ایرانی، می‌توان معرفی صحیح‌تری از تاریخ علم در فرهنگ و تمدن اسلامی ارائه کرد. تا چه اندازه با این منظر موافقت می‌کنید؟

بنده کاملاً با نظر استاد حائری، که خود خدمات بزرگی در زمینه نسخه‌شناسی در ایران انجام داده‌اند، موافقم. خیلی از فصول تاریخ علوم و فلسفه و بسیاری دیگر از رشته‌ها، حتی برای متخصصان، مجهول است و یقیناً با نشر نسخ خطی، نکات تاریک تاریخ فرهنگ و اندیشه ما روشن‌تر خواهد شد و شکی نیست که با چاپ نسخ آثاری که تا کنون ناشناخته مانده است، خیلی از این تاریکی‌ها مرتفع خواهد شد. ما دائماً صحبت از تقلید از غرب می‌کنیم که بنده سخت با آن مخالفم، ولی ای کاش در این زمینه، متون تصحیح‌شده ابن‌سیناها و سهروردی‌ها و ملاصدراهای ما به صورت دقیق علمی و کامل در اختیار ما بود، چنان‌که متون فلسفه کانت و هگل در اختیار علاقه‌مندان به فلسفه آلمانی و در اختیار آلمانی‌زبان‌ها هست.

در حال حاضر انتشار نسخ خطی، چه با تصحیح و تحقیق و چه به صورت نسخه‌برگردان (فاکسیمیل)، چه کمکی به تولید و ترویج دانش و فرهنگ می‌کند.

در یک تمدن زنده، گذشته همواره چراغ راه آینده است. چاپ علمی و حتی نسخه‌برگردان خوانای نسخ خطی برای بهتر شناختن سنت فکری خودمان و تاریخ گذشته ما و حقائق فکری و علمی تمدن اسلامی و حفظ هویت اصیل فرهنگی ایرانی و اسلامی و به عنوان چراغی برای راهی که باید در آینده پیماییم، از نهایت اهمیت برخوردار است. استمرار فرهنگ و تمدن ما و حفظ اصالت آن مرهون این کوشش است.

به نظر شما چه دلیلی دارد که از کتاب‌های سنت‌گرایان، و از جمله آثار خود شما، در اروپا نسبت به آمریکا استقبال کمتری شده است؟ یا چرا از میان کشورهای اسلامی، در کشورهای عربی، این کتاب‌ها کمتر مورد توجه واقع شده‌اند؟

مصری و دیگری مغربی (مراکشی) کمر همت بسته‌اند که تمام کتب حقیر را به عربی چاپ کنند. شاید برایتان قابل توجه باشد که پس از این که قسمت کردی عراق استقلال نسبی یافت، آنها در صدد برآمدند از لحاظ فکری و عقلانی زبان کردی را غنی کنند و ترجمه آثار بنده به کردی را در رأس کار خود قرار دادند (طبق نامه خودشان به بنده) و تا کنون، چند کتاب حقیر در کردستان عراق به کردی ترجمه و چاپ شده است.

با توجه به اینکه خود شما تصریح کرده‌اید که زندگی مطابق شیوه‌های سنتی، چه در زمینه خوراک و پوشاک و مسکن و چه در زمینه شغل، اصولاً هزینه‌های مالی بیشتری دارد، آیا توصیه‌های سنت‌گرایان اساساً به نحوی است که اجرای آن از نخبگان برمی‌آید، یا می‌تواند شامل عموم مردم هم بشود؟

از قدیم گفته‌اند «ماهی از سر می‌بگندد نی ز دم». انحطاط، مخصوصاً انحطاط عقلانی و فکری، از طبقه خواص فکری یک جامعه برخاسته و سپس به طبقه عوام تسری می‌یابد. وقتی فلاسفه شکاک یونان و رم انکار حقائق دینی را می‌کردند، مردم عادی هنوز هر روز به معابد خود می‌رفتند و عبادت می‌کردند و هنگامی که مونتین و دیگر شکاکان دوره رنسانس افکار خود را اشاعه می‌دادند، مردم عادی اروپا هر روز به کلیسا می‌رفتند و در بلاد کاتولیک روزی سه بار عشاء ربانی اجرا می‌شد. قرن‌ها طول کشید تا لادری‌گری بین افراد عادی اشاعه یابد. هدف سنت‌گرایان احیای یک طبقه جدید خواص به معنای سنتی آن در غرب بود، و لذا آثار افرادی مانند گنون و شووان این طبقه را مخاطب قرار داد. در بالاترین سطح، منظور سنت‌گرایان نخبگان فکری و عقلانی و دینی جامعه بوده‌اند و هنوز نیز هستند؛ ولی این امر به این معنی نیست که، مخصوصاً در زمینه‌های اخلاق و امور اجتماعی و حتی هنر، دیگران نتوانند از آن بهره‌برند. در این سطوح بسیاری از مردم عادی، مخصوصاً در جوامع نیمه‌سنتی مانند ایران و ترکیه، نیز می‌توانند از نوشته‌های سنت‌گرایانه بهره‌برند، چنان‌که می‌بینیم می‌برند.

و اما [در باب] هزینه بیشتر برای زندگی سنتی؛ بنده در گفتن این حرف دنیای متجدد غرب را در نظر داشتم، و گرنه در ممالک نیمه‌سنتی خیلی اوقات حقیقت برعکس است و هزینه زندگی سنتی کمتر از زندگی متجددانه است.

به نظر شما آیا برای بازگشت یا گسترش شیوه زیست سنتی، دولت‌ها و حکومت‌ها باید برنامه‌هایی در پیش بگیرند که به نحو فرمایشی از بالا به صورت سیاست‌گذاری‌های کلان بر مردم تحمیل شود یا تنها باید آگاهی مردم را در این باره بالا برد؟

از لحاظ تاریخی مخالفت با سنت و تحمیل تجدد در جوامع اسلامی از بالا به صورت سفارشی به مردم تحمیل شد، که نمونه‌ی اعلی آن در ترکیه پس از سقوط سلطنت عثمانی دیده می‌شود. هنوز هم طبقه‌های از لحاظ اقتصادی پایین‌تر، در اکثر جوامع اسلامی، از طبقات «بالا» سنتی‌ترند. ولی این که باید چه کرد، اکنون که تجدد تا این حد وارد جوامع اسلامی شده است، این یک امر پیچیده‌ای است که در آن هم حکومت‌ها و هم مردم سهمی دارند. اول از همه باید فشار تجدد فرمایشی از طرف دولت‌ها برداشته شود و قدرت خلافت به مردم بازگردانیده شود. ثانیاً خود دولت‌ها باید تا حد امکان در بازسازی حیات سنتی ملتشان کوشا باشند. ثالثاً مقامات دینی در حفظ و احیاء اشاعه سنت، و نه فقط اعمال تشریعی که آن نیز البته اساسی است، مردم را راهنمایی و کمک کنند، نه این که راجع به مثلاً مسئله بیع سخن گویند ولی برایشان علی‌السویه باشد که مسجدی که ساخته می‌شود طبق اصول معماری اسلامی است و یا یک کارخانه با گنبدی روی آن. رابعاً در تمام نظام‌های آموزشی دیدگاه سنت اسلامی خودمان اصل باشد، نه فلسفه‌های آموزشی غرب و دیدگاه‌های غربی. تا کی می‌خواهیم به خودمان از دیدگاه بیگانه بنگریم؟

در جایی گفته‌اید که سنت‌گرایان برای ارائه برنامه اقتصادی مطابق با ایده‌های خود، در شرایط امروز، نیازمند زمان هستند. آیا تا کنون اقدام رضایت‌بخش و آزمون‌شده‌ای در این باره صورت گرفته است؟

آری، برای این کار وقت لازم است؛ ولی در عین حال چند دهه از آغاز توجه به ضرورت ایجاد یک اقتصاد اسلامی می‌گذرد و مقوله اقتصاد اسلامی مورد بحث قرار گرفته و کتاب‌های متعدد پیرامون این موضوع به انگلیسی و عربی و دیگر زبان‌های رایج بین مسلمانان نوشته شده است؛ ولی در سطح عملی آنچه تا کنون انجام یافته است بیشتر سطحی بوده

رسول‌الله می‌دانستند، نه از لحاظ دینی بلکه از جهت حکومت بر جامعه اسلامی؛ در حالی که وظیفه حفظ و تعبیر شرع که پایه قوانین حاکم بر جامعه بود، بر عهده طبقه علما بود. از دیدگاه سنتی حکومت اسلامی یک تئوکراسی نیست، بلکه یک نوموکراسی است؛ یعنی حکومت ناموس الهی که همان شرع است. در عالم شیعه اثنی عشری، پس از رحلت حضرت علی و قیام حسینی، امامان از شرکت در سیاست و حکومت دوری جستند. مورد حضرت رضا که نزدیک بود که خلافت عباسی را در دست گیرند، ولی مسموم و شهید شدند استثنائی است؛ ولی لقب شاه خراسان برای ایشان باقی مانده است.

با آمدن حکومت شیعه در ایران در عصر صفوی علما دو دسته شدند: یکی افرادی که با مقامات حکومتی همکاری داشتند، و دیگر آنان که از حکومت فاصله می‌گرفتند و خود را محافظ شرع در مقابل قدرت حکومت می‌دانستند. این وضع کم‌وبیش به همین منوال در دوران قاجاریه ادامه یافت و حکومت و علما هم با یکدیگر همکاری داشتند و هم رقابت. وقایع انقلاب مشروطه این روابط پیچیده را به خوبی نشان می‌دهد. در طول تاریخ ایران، از دوره صفویه به بعد، علما سهم مهمی در مقابله با بی‌عدالتی عمال حکومت و خود سلطان داشتند. با انقلاب اسلامی در ایران خود طبقه علما قدرت حکومتی را به دست گرفتند و وضعی به وجود آمد که سابقه تاریخی نداشت و وظیفه نقد بی‌عدالتی و حفظ شرع توسط علما به صورت جدیدی در آمد و چنانکه مشهود است بین علمای بزرگ شیعه و حتی مراجع تقلید در این زمینه اتفاق نظر نیست. سؤال مهمی که به آن پاسخ مکفی داده نشده، این است که پس وظیفه تاریخی علمای شیعه در نقد کج‌روی‌های حکومت چه می‌شود؟ حل این معضل سهمی بنیادی در آینده حکومت‌ها در ایران خواهد داشت.

با توجه به اوج گرفتن فعالیت‌های بنیادگرایان اسلامی و آرزوی آنان برای بازگشت به جامعه آرمانی گذشته، چه فرق مبنایی‌ای میان اندیشه سنت‌گرایی و اندیشه سلفی‌گری قائل هستید؟

برای پاسخ به این سؤال باید مختصری به تاریخ آنچه امروز بنیادگرایی نامیده می‌شود در تمدن اسلامی پرداخت. در قرن دوازدهم هجری، در مکانی دور از نفوذ تفکر غربی و بدون

و به مسأله از بین بردن ربا محدود شده است. ولی گروه قلیلی نیز هستند که به مسائل عمیق‌تر این موضوع پرداخته‌اند. اگر فقط به سه قرن پیش برگردیم، می‌بینیم که در تمدن‌های مختلف، آنچه امروزه به نام اقتصاد وجود دارد، البته وجود داشته، ولی هیچ‌گاه از اخلاق و احکام دینی یا شرایع از یک سو، و از هنر و زیبایی و ارزش‌های معنوی از سوی دیگر، جدا نبوده و علم اقتصاد وجود نداشته است.

از دیدگاه اسلامی، اقتصاد به معنای امروزی آن، اصلاً یک علم نیست و حتی بعضی از فلاسفه علوم غربی نیز به این حقیقت اشاره کرده‌اند. ما باید سعی کنیم آنچه را که امروزه اقتصاد نامیده می‌شود در دیدگاه اسلامی خودمان ادغام کنیم، نه این که دائماً از اقتصاد اسلامی سخن گوئیم، ولی جدا از اخلاق اسلامی از یک سو و از جهان‌بینی سنتی اسلامی از سوی دیگر. از دیدگاه اسلامی طبیعت فقط منبع مواد مصرفی بشر نیست، بلکه حیات خود را دارد و ارزشی دارد ذاتی و راء فوائد اقتصادی و مادی آن. پیام قرآن کریم درباره طبیعت هم همین است. هر درختی به یک معنی تجلی شجره مبارکه‌ای است که اصلش ثابت است و فرعش در آسمان و فقط منبع چوبی نیست که از آن برای ساختن میز و صندلی استفاده می‌شود.

آیا همچنان بهترین شیوه حکومت سیاسی را برآمدن حکیم حاکم می‌دانید؟ اگر بلی، چگونه باید به چنین کسی دست یافت و چگونه می‌توان مانع بی‌عدالتی‌های احتمالی چنین کسی شد؟

این سؤال سیاسی مستلزم مقدمات فراوان است که در اینجا نمی‌توانم به آن بپردازم و باید پاسخ را خلاصه کنم. البته از نظر بنده، به عنوان یک سنت‌گرا، کمال مطلوب داشتن یک حکیم حاکم است که، چنان‌که فارابی در آراء مدینه فاضله خود آورده است، از دیدگاه ما مسلمانان همان پیامبر ص است. کامل‌ترین جامعه اسلامی، جامعه معاصر با پیامبر اکرم اسلام ص بود، از لحاظ دینی و معنوی؛ نه اینکه در آن وقت بدی و نقص در جامعه وجود نداشت. در حدیثی معروف ایشان فرموده‌اند: «بهترین نسل مسلمانان همین نسل معاصر من است و سپس نسل بعد از آن و سپس نسل بعد از آن تا روز قیامت». در طول تاریخ اسلام، در عالم تسنن، حاکمان اصلی خود را خلیفه

استیلاي استعمار اروپايي، نهضتي توسط محمد عبدالوهاب در عربستان آغاز شد، که هدفش بازگرداندن اسلام بود به آنچه او تصور می کرد اسلام خالص اسلاف صدر اسلام است. او فقط به ظاهر دین توجه داشت و ظاهراً با هدف از بین بردن خرافات به مخالفت با تصوف و تشیع همت گماشت و به رغم شکست از محمدعلی پاشا و عثمانیان، پیروان او بالاخره به عربستان دست یافتند و وهابیت را در زادگاه اسلام علم کردند و حتی نام عربستان را خانوادگی کردند و آن را عربستان سعودی نام نهادند.

با فتح مصر توسط ناپولئون در ۱۷۹۸، مسلمانان مناطق مرکزی دارالاسلام تازه متوجه یک خطر جدید برای تمدنشان شدند و عکس العمل های متفاوتی در مقابل این چالش عظیم نشان دادند؛ از پذیرفتن تجدید گرفته تا سلفی گری تا موج های مبتنی بر مهدویت و ظهور مهدی و حتی ایجاد «مذاهب» جدید مانند احمدیه در هند و بابی گری و بهائیت در ایران، که بعضی از آنها مانند بهائیت از دایره اسلام جدا شدند. در عین حال، این دوره شاهد احیای تصوف در برخی بلاد و نیز فلسفه اسلامی در ایران و هند اسلامی نیز بود. قابل توجه است که سلفی گری یک پدیدار کاملاً سنی باقی ماند و در عالم شیعه بازتابی نداشت. برخی از جریانات فکری را که اکنون در ایران و تا حدی بین شیعه های عراق دیده می شود، می توان اولین ظهور یک «سلفی گری» شیعه خواند.

به هر حال سلفی گری فعلی در جهان تسنن فرزند این جریانات تاریخی است، ولی یکدست نیست. برخی از سلفی ها سخت گیر و ستیزه جو هستند و برخی صلح جو و مخالف با عناد و دشمنی با دیگران. حتی برخی از آنان سلفی گری را بانوعی تصوف توأم می کنند، چنان که در بعضی طرق در اردن و مصر دیده می شود. ولی خصلت کلی مخالفت سلفی ها با تصوف همچنان باقی است؛ چنان که در وقایع اخیر در پاکستان دیده می شود. مخالفت شدید تروریست های سوریه که پایه فکری آنان وهابی-سلفی است با صوفیه و نه تنها شیعه، و تخریب چند مزار تاریخی بزرگان تصوف، عیان است.

دیدگاه سنت گرایان با سلفی ها فرق های اساسی دارد؛ گرچه در پذیرفتن قرآن کریم به عنوان کلام خداوند متعال و تأکید بر پیروی از شرع اسلام با هم اتفاق نظر دارند. اما اختلافات آنها،

اهم آن، به صورت زیر است:

چنان که احادیث اهل تسنن و تشیع روشن ساخته است، قرآن کریم و وحی اسلامی را ظاهری است و باطنی؛ و خود خداوند هم «الظاهر» است و هم «الباطن»، و این دو از اسماء الهی است. خود خلقت نیز ظاهر و باطنی دارد:

دل هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی

از دیدگاه سنت گرایان، هدف دین ارشاد انسان از برون به حقائق درونی است، و رسیدن به قلبی که عرش رحمن است. در مقابل آنها سلفی گرایان هستند که به ظاهر عالم هستی می نگرند و آنان را با عالم باطن کاری نیست، و همین جهان بینی محدود به ظاهر باعث بی توجهی آنان به مراتب وجود و عوالم غیب می شود و در مقابل جهان بینی علوم جدید به آسانی تسلیم می شوند.

سنت گرایان معنای «اول ما خلق الله العقل» را هیچ گاه فراموش نمی کنند و عقل را بالاترین مرتبه عالم خلق و همان روح می دانند، که هم جنبه کیانی دارد و هم انسانی. عقل از دیدگاه سنتی فقط عقل جزئی و نیروی استدلال نیست؛ چنان که مولانا فرمود: «عقل جزئی عقل را بدنام کرد». سنت گرایان عقل گرا هستند، به معنای سنتی عقل، ولی خردگرا به معنای راسیونالیست نیستند؛ در حالی که سلفی ها و وهابی ها عقل را به معنای عرفی آن تا حدی می پذیرند، ولی به نحوی که با تفکر فلسفی و عرفانی و حتی دینی عناد دارند. در زمانی که اعضای جامعه اسلامی بیش از هر وقت به تفکر اصیل اسلامی احتیاج دارند، آنها (یعنی سلفی ها) سدی در مقابل آن قرار داده اند و کاملاً به چالش های فکری و فلسفی تجدید بی توجه اند.

نکته مهمی که با آنچه در بالا آمد بی ارتباط نیست، احترام سنت گرایان به ادیان دیگر آسمانی و رد آن ادیان توسط بنیادگرایان و سلفیان است؛ اقلأ اکثر آنان. سنت گرایان کلیت وحی را یکی از بنیان های جهان بینی خود می دانند و تأیید می کنند که آیه مبارکه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ» را و مطالعات وسیع خود را و نوشته های متعددی را که در [این] زمینه نگاشته اند، بر اساس کلیت حقائق وحی شده که در قلب ادیان اصیل است قرار داده اند. فرق این اثر با دید انحصارگرایانه سلفیه آشکار است. این اختلاف نظر درباره ادیان گوناگون را می توان به درون

چه عرفانی- و نیز ادبیات ما مرکزیتی برای اهمیت معنوی طبیعت، و نه فقط استفاده مادی از آن قائل است، تفکر وهابی و سلفی از این دید سنتی دوری جسته و آن را به یک نوع طبیعت‌پرستی در مقابل خداپرستی تبدیل کرده و مورد انتقاد قرار می‌دهد. برعکس، سنت‌گرایان شدیداً با دید مصرفی و صرفاً مادی به طبیعت مخالفند و مؤید همان دید قرآنی از طبیعت به عنوان تجلی اسماء و صفات الهی و آیات خالقند. امروز ممالک اسلامی در این یک موضوع تخریب طبیعت به نام توسعه اقتصادی متفقند؛ چه حکومت بنیادگرا داشته باشند چه متجدد. ولی، در عین حال، در چند سال اخیر حتی در عربستان گروه‌های مدافع طبیعت و حفظ محیط زیست به وجود آمده است که پایه فکری آنان همان تفکر سنتی است. در ایران خودمان در آغاز انقلاب خیلی‌ها نهضت حفظ محیط زیست را مسخره می‌کردند، و گرچه صدمه زیادی در چند دهه اخیر به محیط زیست وارد آمده و هنوز نیز می‌آید، نهضت حفظ محیط زیست هر روز قوی‌تر می‌شود، مخصوصاً بین جوانان. باز گردیم به موضوع انسان و مسأله اخلاق، که البته با نحوه رابطه ما ابناء بشر با طبیعت رابطه تنگاتنگ دارد. محتاج گفتار نیست که سلفی‌ها، مانند سایر مسلمانان، پایبند به اصول اخلاقی کلی حاکم بر جامعه اسلامی، مانند صداقت در معامله و یا عفت، هستند ولی در آنچه مربوط به تزکیه نفس و فضائل اخلاقی است بین عموم سلفی‌ها و سنت‌گرایان فرق‌های اساسی وجود دارد. در تاریخ اسلام علاوه بر قرآن و حدیث، سه نوع کتاب مربوط به اخلاق پدید آمد که هر نوع به نوبه خود سهم اساسی در تعلیم اخلاق داشت: اول، کتب اخلاقی که علاوه بر تعالیم وحیانی به جنبه‌های عقلانی و فلسفی اخلاق توجه داشت و ایرانیان سهم بزرگی در ایجاد این نوع آثار داشتند، مانند تهذیب الاخلاق مسکویه و اخلاق ناصری و اخلاق محتشمی خواجه نصیرالدین طوسی و اخلاق جلالی جلال‌الدین دوانی. دوم، اخلاق صوفیانه از رساله قشریه امام ابوالقاسم قشیری گرفته تا احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت ابوحامد محمد غزالی و محجة البیضاء ملامحسن فیض کاشانی. این نوع کتب منبع اصلی تعالیم اخلاقی در جهان اسلام شد، مخصوصاً بعد از حمله مغول. سوم، آثار مهم ادبی که عمومیت تام یافت، مانند گلستان

اسلام تعمیم داد. نهضت‌های سلفی، برعکس تسنن سنتی، مخالفت اساسی با شیعه دارند و برخی حتی شیعه را غیرمسلمان می‌دانند. گسترش این نظر خصمانه از وهابیت به مکتب‌های مختلف سلفی و بنیادگرایی در عالم تسنن خطر بزرگی برای مسلمانان است، و تا کنون نیز سهمی بسیار منفی در وضع سیاسی شرق عربی و نیز پاکستان و افغانستان داشته است. سنت‌گرایان برعکس همواره بر احترام به تمام مکتب‌های راست‌اندیش، چه سنی و چه شیعه، اصرار ورزیده‌اند.

حال پیردازیم به برخی اختلافات مبنائی در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی، و با هنر آغاز کنیم. مقصود بنده در اینجا هنر به معنای کلی آن نیست، که مثلاً در جمله «هر چیزی هنر خود را دارد» و یا «این کاری که تو می‌کنی هنری نیست» آمده است، بلکه به معنای خاص تر آن است؛ چنان‌که می‌گوییم هنر معماری یا قالی‌بافی یا خطاطی یا موسیقی. در ارزیابی و توجه به هنر، به این معنی بین سنت‌گرایان و سلفی‌ها اختلاف بسیار فاحشی وجود دارد. سنت‌گرایان هنر سنتی را یکی از مهم‌ترین عناصر حیات انسان سنتی می‌دانند و آثار زیادی در توضیح رمز و تمثیل هنرهای سنتی و معنای فلسفی آن نگاشته‌اند؛ مخصوصاً آناندا کوماراسوامی و تیتوس بورکهارت، و در مرحله عمل از مراکش تا اندونزی گرفته به حمایت از این هنرها و کمک به حفظ و احیای آن مبادرت ورزیده‌اند. اگر کوشش‌های تیتوس بورکهارت نبود، یک جاده بزرگ از وسط مدینه قدیمی فاس گذرانده شده بود. برعکس، وهابی‌ها و اکثر سلفی‌ها ارزشی برای زیبایی در آثاری که ما را احاطه می‌کند، از اسباب اطاق گرفته تا معماری، قائل نمی‌شوند و واژه «هنر قدسی» برای آنان بیگانه است. نتیجه این جهان‌بینی ساختمان‌های آسمان‌خراشی است که اکنون خانه خدا را احاطه کرده و بزرگ‌ترین ضربه را به حضور معنوی کعبه زده است. در زمینه هنر، بنیادگرایان و متجددین در از بین بردن خصلت اسلامی محیط شهری دنیای اسلام سهیمند و هم‌دید. تقریباً همین اختلاف نظر فاحش بین سنت‌گرایان و اکثر سلفی‌ها در مسأله معنی و اهمیت طبیعت و بحران محیط زیست دیده می‌شود. با وجود اینکه قرآن کریم بیش از هر کتاب آسمانی دیگر (مگر شاید تائوته‌چینگ) به طبیعت و پدیدارهای آن به عنوان آیات الهی توجه دارد و تفکر اسلامی - چه فلسفی و

سعدی که برای فارسی‌زبانان طی قرون متمادی منشأ تعلیم اخلاق اجتماعی و فردی بود و نه فقط ادب فارسی. آثار عامیانه‌تر به صورت حکایت و داستان‌های ادبی نیز متعلق به همین مقوله است. بنیادگرایی و سلفی‌گری از قرن سیزدهم هجری راه خود را از هر سه نوع نوشته اخلاقی تا حد زیادی جدا کرد و کوشید نظری غیر از نظر سنتی درباره اخلاق ارائه دهد، گرچه هنوز برخی عناصر مشترک باقی مانده است.

سلفی‌گرایی در بسیاری از موارد سیاست را در مرکز کار خود قرار می‌داد و می‌دهد و اصلاح جامعه را از طریق اصلاح نهادهای سیاسی امکان‌پذیر می‌دانست و می‌داند؛ چنان‌که در برنامه وهابی‌ها در عربستان و بعداً به صورتی دیگر در نهضت اخوان المسلمین در مصر و جماعت اسلامی در هند و پاکستان می‌بینیم. افراط در این بُعد سلفی‌گری ارتباط مستقیم با نهضت‌های خشونت‌آمیز دهه‌های اخیر، مانند القاعده و طالبان و به صورت شدیدتر داعش و «حکومت اسلامی» فعلی در عراق و سوریه دارد. اما سنت‌گرایان در حالی که مدافع نهادهای سنتی در جامعه اسلامی هستند و اصلاح را در درون این نهادها و نه در از بین بردن آن می‌جویند، بیشتر متوجه اصلاح خوددند و سعادت جامعه را در مبارزه و پیروزی بر نفس اماره و تمایلات منفی فرد انسان می‌دانند.

سنت‌گرایان با آن جنبه از عقائد سلفی‌ها که با برخی از مظاهر تجدد مخالفند، مانند لباس نیمه‌عریان زنان و یا لهو و لعب، توافق دارند ولی نقد سلفی‌ها از تجدد را محدود می‌دانند؛ چنان‌که در زمینه‌های گوناگون از معماری و شهرسازی گرفته تا دانش و تکنولوژی جدید دیده می‌شود. سلفی‌ها دانش کافی برای مقابله با قوی‌ترین ساحت‌های تجدد ندارند و در مقابل آن منفعلند و تسلیم. در جهان اسلام تا کنون فقط سنت‌گرایان و افراد متمایل به افکار آنان بوده‌اند که دانش کافی، هم از غرب و هم از اسلام و معارف آن، داشته و توانسته‌اند انتقاد بنیادی از تمام تجدد و نهادهای فکری و فلسفی آن بکنند و نه فقط از برخی از جوانب آن.

و بالاخره باید اشاره کرد به خود تمدن اسلامی. سنت‌گرایان اذعان دارند که تمدن اسلامی، هم به علل درونی و هم به علل بیرونی، در قرون اخیر تضعیف شده است ولی هنوز زنده است و کوشش آنان احیای جوانب آن است؛ از هنر

گرفته تا فلسفه، از ادب تا علوم کیانی. برعکس، در تفکر سلفی مقوله تمدن اسلامی خیلی کم‌رنگ است و توجه چندانی به آن نیست، مگر جنبه فقهی و حقوقی آن. تخریب آثار تاریخی و هنری به صورت عمد، در عراق و سوریه، در سال‌های اخیر مرتبط با این برداشت ناقص از تمدن اسلامی و اهمیت میراث این تمدن برای مسلمانان امروز و فرداست.

آیا فکر می‌کنید شیوه زیست مطلوب را باید در گذشته‌ها جست و امروز آن را عیناً پیاده کرد، یا گذشته را تنها چراغ راهی برای آینده دانست و به مقتضیات هر زمان توجه داشت؟

سنت‌گرایی مبتنی بر اصولی است که دیروز و امروز ندارد و وراء صیوروت و زمان است. باید آن اصول را فرا گرفت و سپس در شرایطی که در آن هستیم به کار برد. گذشته جوامع سنتی که بر اساس این اصول قرار داده شده بود، یک نعمت بزرگ الهی برای آموختن این اصول و کاربردهای آن است و به همین جهت باید خاطرۀ این گذشته سنتی را حفظ کرد و کوشید حتی المقدور آنچه را از این سنن باقی مانده است حفظ کرد و در عین حال کوشید بر اساس این اصول فصل جدیدی در حیات جامعه به وجود آورد. مثلاً مسجد جامع اصفهان را به عنوان نه فقط یک یادگاری تاریخی، بلکه یک هنرزنده، حفظ کرد و در عین حال ابنیه نوین مبتنی بر معماری سنتی خودمان ساخت. گذشته سنتی ما فقط برای گذاشتن در موزه‌ها و یا حفظ آثار باستانی نیست، بلکه حقیقت زنده‌ای است که باید استمرار یابد و در شرایط جدید اصول جاویدان آن به کار برده شود. گرچه واژه‌های «تجدید» و «تجدد» یک ریشه دارد، معنای آن دو متقابل یکدیگر است. آن بزرگان اسلام که لقب مجدّد یافته‌اند، مجدّد بودند ولی متجدّد نبودند. مرحوم علامه طباطبایی را مجدّد فلسفه اسلامی در عصر جدید خوانده‌اند، ولی ایشان متجدّد نبودند. ای کاش بیشتر به فرق میان این دو واژه توجه شود.

اندیشه سنت‌گرایی چه کمکی می‌تواند به هم‌گرایی بیشتر انسان‌ها بکند؟ آیا سنت‌گرایی فقط در چارچوب سنت‌ها و ادیان اصیل می‌تواند فعالیت کند یا برای پیروان انواع گرایش‌های معنوی یا حتی بی‌دینان نیز برنامه‌ای دارد؟

